

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هفدهم، شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۷

بررسی شیوه‌های عملکرد عیاران در متن‌های حماسی و عیاری*

دکتر فاطمه غلامی (نویسنده مسئول)^۱

افسون حمیدی^۲

چکیده

بخش قابل توجهی از متون حماسی و داستان‌های قهرمانی، آکنده از شیوه‌ها و شگردهای عیاری است. عیاران شخصیت‌هایی والا هستند که هنگام ناکارآمدی جنگ و ستیز وارد داستان شده، با روش‌های ویژه خود بر کشش داستان می‌افزایند. در این جستار، شیوه‌های عملکرد عیاران در چند متن حماسی و عیاری بررسی شده است. این پژوهش با هدف تبیین دقیق‌تر کارویژه‌ها و تحلیل ساز و کارهایی صورت یافته است که در بسیاری از داستان‌ها موجب گره‌افکنی و یا برون رفت از بحران می‌شود. بدین منظور پس از عنوان هر شگرد، نمونه‌هایی به دست داده می‌شود. متن‌های بررسی شده عبارتند از: شاهنامه فردوسی، سمک عیار، داراب‌نامه ترسوسی، داراب‌نامه بیغمی، برزنامه و اسکندرنامه. پژوهش به روش تحلیل محتوا بر پایه منابع کتابخانه‌ای سامان یافته است. براساس نتایج، روش‌هایی که عیاران بدان وسیله به مقصود خود می‌رسند بدین شرح است: تعویض لباس، تغییر دادن چهره، آراستن خود به شیوه‌های مختلف، استفاده از داروی بی‌هوشانه، انگشتر، کمند، صندوق، پنهان کردن وسیله دفاعی در ساق موزه، ناشناس رفتن به سپاه دشمن، شناسایی مکان با بوییدن خاک و سخن گفتن به زبان‌های دیگر. این شیوه‌ها نشان می‌دهد چگونه در داستان‌های حماسی - عیاری یک‌نواختی ماجراها بر هم می‌خورد و توجه خواننده به عناصر تأثیرگذار و مهمی که گاه فراتر از جنگ و ستیز هستند، جلب می‌شود.

واژه‌های کلیدی: متون حماسی، متون عیاری، عملکرد عیاران.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۰۹/۰۷
gholami_113@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۱۰/۱۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

۱. مقدمه

واژه عیار با مفاهیم یار، یاری، عهد و پیمان بستن، به کمک یکدیگر کارهای بزرگ را پیش بردن، مدعا و مرام و هدف مشترک داشتن متناسب است. معانی این واژه در فرهنگ‌ها چنین آمده است: ۱- ولگرد؛ ۲- تندرو، چالاک؛ ۳- دزد، طرار؛ ۴- جوانمرد (معین، ۱۳۵۰، ذیل واژه). مرحوم بهار ریشه این کلمه را «یار» فارسی دانسته که در تلفظ عربی، «ایار» به عیار تغییر یافته است (محبوب، ۱۳۸۲: ۹۵۷ پاورقی).

به لحاظ اجتماعی و فرهنگی عیاران در شمار رسته‌ای از طبقات عامه بودند که «در قرون نهم - دوازدهم میلادی (از اواخر قرن دوم) در عراق، ایران و ماوراءالنهر، ترتیب و آداب و رسوم و تشکیلاتی خاص داشته‌اند و در وقایعی که در شهرها روی می‌داده و نیز در جنگ‌ها به یاری امرا و یا برخلاف آنان شرکت می‌جستند» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۳۷۶ تعلیقات). گویا از اواخر عهد امویان پس از آن که این شیوه با تصوّف درمی‌آمیزد، «فتوت» نام می‌گیرد (ن.ک. کاشفی، ۱۳۵۰، مقدمه: هفده - بیست). خانلری در مقاله سودمند خود در باب عیاری، ضمن به دست دادن اطلاعاتی از این آیین، سرچشمه‌های آن را به ایران باستان بازمی‌رساند (کربن، ۱۳۸۳: ۱۶۹). به گمان لویی ماسینیون نیز سرآغاز عیاری «تشکیلات صنفی شهر مداین، پایتخت ساسانیان» است (همان: ۱۳۸).

بررسی متون از کهن‌ترین تا جدیدترین متن با ترتیب زیر انجام شده است: شاهنامه فردوسی، سمک عیار، داراب‌نامه ترسوسی، داراب‌نامه بیغمی، برزنامه و اسکندرنامه هفت جلدی. در بیشتر داستان‌های حماسی و نیز عامیانه می‌توان نمونه‌هایی از این عملکردها را در سطوح محدود یا گسترده یافت؛ اما پژوهش حاضر تنها با تکیه بر منابع یادشده سامان یافته است.

۱-۱. شرح و بیان مسئله

دنیای حماسه دنیایی آکنده از شادی و اندوه، رزم و بزم، شکست و پیروزی، ناکامی و کام‌یابی و بسیاری تضادهای دیگر است. قهرمان داستان حماسی اغلب با جنگ و مبارزه به هدف خود دست می‌یازد و همواره با شجاعت خویش پای در ورطه بلا می‌نهد. او معمولاً انسانی والا است که به یاری خداوند به مقصود دست می‌یابد؛ اما گاهی شرایط به گونه‌ای است که قهرمان داستان با قدرت و نیروی جسمانی خود نمی‌تواند با مشکلات مقابله کند و نیاز است از روش‌های دیگر بهره‌گیر که مهم‌ترین آنها شیوه‌های عیاری است که هر ناممکنی را برای پهلوان ممکن می‌کند. گفتنی است که این شیوه‌ها همه به فریب و نیرنگ آمیخته شده‌اند.

۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره خاستگاه عیاران و تشکیلات آن‌ها پژوهش‌های متعددی در قالب مقاله و کتاب انجام یافته است که هر یک با دیدگاهی این پدیده را کاویده‌اند. از آن میان می‌توان به آثاری مثل (خانلری، ۱۳۶۴)، (حاکمی، ۱۳۸۲)، (گیار، ۱۳۸۹) و پیش‌تر از این موارد مقاله‌های محبوب (۱۳۸۲: ۹۵۳-۱۰۱۸)، اشاره کرد. محبوب در نوشته یادشده با محوریت شاهنامه فردوسی به معرفی روش‌های عیاری و کردار عیاران در شاهنامه پرداخته و برای هر مورد شاهدی از داستان‌های شاهنامه آورده‌است. در مقاله «بررسی حیل‌ها و ترفندهای قدیمی در سمک عیار» (جلالی پندری و حسینی، ۱۳۹۱) نیز انواعی از حیل‌های جنگی و غیر جنگی آمده‌است. در پژوهش حاضر افزون بر شگردهای عیارانه‌ای که محبوب (۱۳۸۲) آورده، گونه‌های تازه‌تری نیز افزوده شده که با توجه به تفاوت متن‌های بررسی شده (جامعه پژوهش)، برای موارد مشترک نیز نمونه‌های تازه‌تری یافت شده‌است.

۳-۱. ضرورت و اهمیت پژوهش

عیاران گروهی تاثیرگذار در تاریخ، فرهنگ و ادب ایران بوده‌اند. در این جستار شگردها و شیوه‌های کنش عیاران (با تکیه بر منابع یادشده) به عنوان یکی از ارکان مهم در مطالعه این طبقه، واکاوی شده‌است. شناسایی این شیوه‌ها افزون بر شناخت بهتر سیره و آداب این گروه، در مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی نیز اهمیت دارد. رد پای بسیاری از این ویژگی‌ها را در متون دیگر نیز می‌توان بازجست و گاه گره‌های معنایی آن را گشود.

۲. بحث و بررسی

شیوه‌های عیاری معمولاً در متون حماسی به این گونه است: الف- اشخاصی با عنوان عیار در سپاه حضور دارند که ضمن برعهده‌داشتن وظایفی، با روش‌های خود به شاه و سپاهش خدمت می‌کنند و دستمزد می‌گیرند (البته بعدها عیاران به صورت قشری مستقل در جامعه زندگی می‌کنند و به حکومت وابستگی ندارند). ب- گاه عیاری و شیوه‌های آن، چنان در متن و بطن داستان می‌نشیند و با روح داستان درمی‌آمیزد که پهلوان و قهرمان، خود به اعمال عیاری روی می‌آورد.

عیاران گاهی برای اهداف مختلف شیوه‌هایی مشابه به کار می‌گیرند که تنها دست‌یابی به مقصود مهم بوده‌است و شیوه عملکرد اهمیت چندانی ندارد. هدف اصلی عیاران تنها کسب نام نیکو و بلندآوازی است و همه موانع سرراهشان را بی‌درنگ برمی‌دارند. از این رو کشتن و از بین بردن شخصیت‌ها در ادبیات حماسی اتفاقی قطعی و طبیعی است. این

گروه آن‌هنگام که از حيله و مکر برای رد کردن خطر و پیش‌برد اهداف‌شان بهره می‌جویند تا اندازه‌ای به انسان‌های واقعی نزدیک می‌شوند. گاهی در این متون شاهد ترکیب چند کنش هستیم؛ مثلاً هنگام استفاده از انگشتر یا صندوق به یقین، تعویض لباس و تغییر چهره را نیز می‌بینیم. در ادامه مهم‌ترین روش‌های عیاران در متن‌های مورد نظر، بررسی شده‌است.

۲-۱. تبدیل لباس و تغییر چهره

یکی از شگردهای رایج عیاران در دست‌یابی به مقصود، تغییر چهره و لباس است که به شیوه‌های گوناگون انجام می‌شود؛ اگر پوشش طبیعی شخص، پوششی خاص بوده، می‌کوشیده‌است از پوششی متفاوت استفاده کند تا با ایجاد تضاد در نوع لباس خود، دیگران او را نشناسند؛ همچنین اگر شخصیت داستان از سرزمین یا منطقه‌ای دیگر باشد و نخواهد خود را به دیگران معرفی کند، می‌کوشد خود را به صورت مردم بومی آن منطقه بیاراید تا توجه و شک دیگران را برانگیخته نسازد. عیار بر آن بوده تا چهره خود را با ابزارهای مختلف به گونه‌ای تغییر دهد که اگر مرد است به چهره زنان درآید، اگر جنگجو است به کسوت بازرگانان و اگر جاسوس است به صورت درویشی بیابان‌نشین بنماید.

تغییر لباس و چهره به چند منظور انجام می‌شود: ۱- ورود به سپاه دشمن که یا به منظور جاسوسی و خبرگرفتن بوده و یا نجات اسیران؛ ۲- فریب‌دادن دشمن؛ ۳- پرهیز از شناخته‌شدن.

در داستان سمک عیار، سمک برای به‌دام انداختن پسر کانون خود را به شیوه زنان می‌آراید. این تغییر هم در آرایش صورت و هم در پوشش است:

سمک دلارام را گفت مرا به زنی نیکو بی‌آرای. دلارام سمک را بیاراست چنان‌که صفت نتوان کرد و بسیار عطر و بوی خوش و بخور در وی به کار برد. موضع در پای کرد و چادر به سر در کشید و نقاب بر بست و با کرشمه و رعنائی از خانه بیرون آمد و... «(کاتب ارجانی/۱، ۱۳۴۷: ۲۲۲)

در دارب‌نامه ترسوسی هنگامی که زن کلیسا از هویت طمروسیه آگاه می‌شود دستور می‌دهد او را به دریا بیندازند و خدمتکارانش چنین می‌کنند. ملاح آن کشتی که در پی کشتی زن کلیسا در حرکت است با تصور این که طمروسیه در حالت مستی از کشتی بیرون افتاده، او را از آب می‌گیرد. چون او به هوش می‌آید، جریان را برای ملاح شرح می‌دهد و ملاح نیز پیشنهاد می‌کند که طمروسیه تغییر لباس دهد و به هیئت مردان درآید تا خدمتکاران زن کلیسا او را نشناسند و جان‌ش در امان بماند. او نیز چنین می‌کند (ترسوسی/۱، ۱۳۷۴: ۱۹۹).

در داراب نامه بیغمی نیز شبرنگ عیار که برای خبر گرفتن از سپاه یمن به لشکر گاه یمنیان رفته است، لباس درویشان بر تن می کند و به هیئت ایشان درمی آید. او هنگام بازگشت با هلال عیار مواجه می شود که برای نجات شاه شجاع به سپاه ملک داراب رفته بود (بیغمی/۱، ۱۳۸۱: ۴۱۶ - ۴۱۷).

در برزونا مه هنگامی که قهرمان (برزو) در دست ایرانیان اسیر می شود او را نزد کیخسرو می برند، اما رستم از شاه می خواهد جان برزو را بر وی ببخشد و خود، او را به فرزندش فرامرز و تعدادی مرد زابلی می سپارد تا به زابلستان ببرند و در ارگ به زنجیر کشند. برابر این فرمان او را به زابلستان می برند. «شهر» مادر برزو در پی فرزند زاری کنان نزد افراسیاب می رود و از «پیران» می شنود که فرزندش زنده است، اما در شهر سیستان در بند است. پس برای نجات فرزند به سیستان می رود و خود را بازرگان معرفی و با حيله گری بازرگانی می کند تا از فرزندش خبری به دست آورد. شهر از هرگونه کالایی گردآوری می کند و پول و جواهر بسیار با خود برمی دارد و با دقت و آگاهی همه امور را بررسی می کند. ایامی چند در ایران می ماند تا با نیک و بد امور آشنا شود و همگان را از جمله، شاه و پهلوانان و مردم را بشناسد؛ اما کسی نامی از برزو بر زبان نمی آورد. سپس با مال و زر و جواهر فراوان به سمت سیستان حرکت می کند (کوسج، ۱۳۸۷: ۹۷ و ۹۸ / ۱۴۲۹ - ۱۴۴۵ - ۱۴۵۹ - ۱۵۱۵).

در ادامه همین ماجرا و در جایی دیگر شهر ناآگاهانه از نشانه ای برای یافتن برزو بهره می گیرد که در بخش انگشتر بدان می پردازیم.

در اسکندرنامه، نسیم، پسر مهتر نعیم عیار، که بسیار جلد و چابک است خود را به صورت خارفروشی درمی آورد و به دکان نانوايي می رود و دخل او را می دزدد. او پس از آن نیز به صورت بازرگان یا شخصی ثروتمند به دکان جواهرفروشی رفته، با حيله چند دُر می رباید (حکیم منوچهرخان، ۱۳۲۷: ۲۲ و ۲۳).

۲-۲. داروی بی هوشانه

داروی بی هوشانه از جمله ابزارهای بسیار مهم و پر کاربرد است که عیاران از آن بهره می جستند تا در شرایط مختلف دشمن را مغلوب سازند. بدین ترتیب از آن به گونه ها و در موقعیت های گوناگون استفاده می کردند: ۱- گاهی آن را بر آتش شمع می ریختند و دود می کردند؛ بوی دارو به بینی هر که می رسید بی درنگ وی را بی هوش می کرد. ۲- گاهی به وسیله شبرک عیاری بوی آن را به مشام شخص منتظر می رسانیدند. بی هوشانه را در شبرک می ریختند و آن را مانند بادکنک به سمت دشمن می فرستادند؛ وقتی بادکنک

می‌ترکید بوی دارو به مشام دشمن می‌رسید و شخص را بی‌هوش می‌کرد. ۳- دارو را در حقه طلا می‌ریختند و وانمود می‌کردند که چیزی گران‌بهاست و بدین طریق دشمن را تحریک می‌کردند تا بدانند درون حقه چیست. به محض این که دشمن در حقه را می‌گشود گرد بی‌هوشانه از آن بیرون می‌آمد و او را بی‌هوش می‌کرد. عیاران این روش را هنگام اسارت در دست دشمن به کار می‌بردند. ۴- معمول‌ترین شیوه آن بود که دارو را در غذا یا شراب می‌ریختند و کاربردهای دیگر در زمان‌های خاص به کار می‌رفت (ر.ک. محجوب، ۱۳۸۲: ۱۰۹-۱۰۱۱). برای به کارگیری بی‌هوشانه، عیار چهره خود را تغییر می‌داد تا بتواند دشمن را فریب دهد و او را به خوردن یا بوییدن دارو وادارد.

در شاهنامه فردوسی، بیژن و منیژه زمانی به بزم و می‌گساری می‌پردازند و شادمانی می‌کنند، تا سه روز سپری شده، هنگام رفتن بیژن فرامی‌رسد. منیژه که می‌خواهد ایام وصال را طولانی کند و با محبوب بماند، حیلت می‌سازد و داروی بی‌هوشانه با می‌آمیخته، به بیژن می‌خوراند. چون دارو در بیژن اثر می‌کند، منیژه همراه با وی عزم رفتن می‌کند و پنهانی به شهر و کاخ خویش بازمی‌گردد. هنگامی که بیژن به هوش می‌آید و خود را نزد منیژه می‌یابد، اندوهگین می‌شود که به دام افتاده‌است (ن.ک. فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۳۹-۴۴۰/۲۲۶-۲۴۳).

این شگرد در داستان سمک عیار نیز به کار می‌رود. خورشیدشاه برای نزدیک شدن به محبوب، در هیئت کنیزکی به بزم او می‌رود و با هنرنمایی از همگان دل‌ربایی می‌کند و با شراب آمیخته به دارو دختر و دایه را بی‌هوش می‌کند (کاتب ارجانی، ۱/ ۱۳۴۷: ۵۰). در داراب‌نامه نیز همای بنت اردشیر، هنگامی که با داراب به بزم و می‌گساری نشسته، در جام او بی‌هوشانه می‌ریزد و داراب بی‌آنکه بداند شراب را می‌نوشد و بی‌هوش می‌شود (ترسوسی، ۱/ ۱۳۷۴: ۴۹).

در جایی دیگر فیروزشاه و فرخ‌زاد وقتی به کاروانی رسیدند، از کاروانیان مسیر حرکتشان را پرسیدند و تقاضا کردند با ایشان همراه شوند. بزرگ کاروان که شخصی دانا بود و کاروانیان طبق فرمان او عمل می‌کردند، گفت این دو نفر از محتشمان هستند و به یقین کسانی به دنبالشان خواهند آمد. از همین رو پیشنهاد می‌کند در غذایشان بی‌هوشانه بریزند. «پس قدری داروی بی‌هوشانه از افیون مصری و از خرننگ و تفت یزدی و بیخ در طعام کرد و به ایشان داد» (ن.ک. بیغمی، ۱/ ۱۳۸۱: ۲۷).

در برزنامه نیز زمانی که افراسیاب خبر خویشاوندی برزو را با رستم شنید، بسیار اندوهگین شد. در همین زمان، سوسن رامشگر که نزد افراسیاب بود، به شاه گفت: من به

ایران می‌روم و پهلوانان ایران را دست‌بسته نزد تو می‌آورم. سپس به ایران رفت و بر سر چشمه‌ای که در راه رستم و پهلوانان بود، خیمه‌ای آراسته و نیکو، درخور پهلوانان برپا کرد. از آن سو، همه گردان ایران به کاخ رستم رسیدند. هنگامی که پهلوانان خودستایی مستانه آغاز کرده بودند، طوس سخن را از حد گذرانید و خود را از همگان برتر خواند. بحث میان پهلوانان در گرفت و طوس با اندوه ایشان را ترک کرد. سپس خشمگین از کاخ رستم رفت و در پی گورخری می‌تاخت تا اینکه اسب، او را بر زمین زد و در همان جا خوابید. نیمی از شب گذشته بود که طوس بیدار شد و پشیمان از کردار به سمت ایران زمین رفت. در راه آتشی افروخته دید. به امید راهنمایی بدان سو رفت. خیمه‌ای از دیبای فیروزه دید که بسیار نیکو و آراسته بود. چون وارد خیمه سوسن رامشگر شد، احوال او را پرسید. سوسن گفت که رامشگر افراسیاب بوده؛ اما به سبب بدگویی دیگران شاه بر او بدگمان شده و آهنگ هلاک او کرده است. سوسن نیز از نزد او گریخته، به ایران زمین نزد کیخسرو می‌رود. طوس شادمان شد و از وی غذا خواست. زن حيله‌گر داروی بی‌هوشانه در شراب افکند و به دست طوس داد. طوس شراب را نوشید و بی‌هوش شد. به همین ترتیب گودرز و گیو و رستم را نیز با می آمیخته به بی‌هوش دارو بی‌خویش کرد؛ اما بیژن از حیلت او آگاه شد. (کوسج، ۱۳۸۷: ۱۷۷-۱۸۲ / ۲۶۰-۳۲۸)

در اسکندرنامه، فتنه، زنی عیارپیشه که در خدمت نازک‌اندام بود، شرط کرده بود که اگر او بتواند مهتر نعیم را بسته به نزد اسکندر آورد، یک گوش او را خواهد برید و اگر مهتر نعیم او را بسته نزد اسکندر آورد، با او ازدواج می‌کند. فتنه کنیزی را با خود برد و در پای درختی نشست. مهتر نعیم آمد. فتنه به کنیز گفت حقه‌ای را که برای ملکه خریده‌ام بیاور. چنان تظاهر می‌کرد که می‌خواهد حقه را به مهتر نعیم نشان دهد. نعیم برای باز کردن در حقه با دندان آن را می‌چرخاند و گرد برآمده از درون حقه وی را بی‌هوش می‌کند. (حکیم منوچهرخان، ۱۳۲۷: ۱۶)

۲-۳. استفاده از کمند

کمند از جمله ابزارهای عیاری بود که همه عیاران بایست در انداختن آن بر دیوارهای بلند مهارت می‌داشتند و هر که بر این کار تواناتر، در کار عیاری استادتر بود. عیاران کمند را برای بالارفتن از دیوارهای بلند، در میدان جنگ و رویارویی با هم‌اورد خود به کار می‌گرفتند. هنگامی که حریف می‌گریخت، جنگجوی چیره، او را با کمند گرفتار می‌کرد؛ همان‌گونه که در رزم سهراب و گردآفرید می‌بینیم. وقتی عیاران می‌خواستند کسی را با کمند به دام آورند، در گوشه‌ای پنهان می‌شدند و کمند را بر سر راه شخص خاک

می‌کردند، سپس لحظه‌ای حواس او را از رفتن بازمی‌داشتند و توجه او را به خود جلب می‌کردند. گاهی از خود صدای حیوانی درمی‌آوردند، دشمن به عقب برمی‌گشت تا صدا را جست‌وجو کند، عیار کمند را می‌کشید و او گرفتار می‌شد.

در شاهنامه، زال برای دیدار معشوقش رودابه ازین ترفند بهره‌می‌برد. هنگامی که شب فرا می‌رسد، مقدمات دیدار فراهم می‌شود. رودابه که برای دیدن زال بر بام کاخ رفته، بر او سلام می‌کند و گیسوان چون کمند خود را می‌گشاید تا زال بالا رود. زال می‌گوید هرگز این روز مباد که من جان خود بیازارم و کمندی از خدمتکارش گرفته، به بالای بام می‌رود. (ن. ک. فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۰-۶۹ / ۴۹۰ - ۴۹۹ و نیز ۵۳۶ - ۵۶۳)

در داستان سمک عیار، سمک نگران از حیلۀ مهران وزیر، تصمیم می‌گیرد با کمند دختر را از خانۀ شاه برآید:

پس در گوشه‌ای رفت و کمند در دست گرفت و بینداخت چون در روی هوا رفت همچنان که دست عاشق و معشوق در گردن یکدیگر افکنند در سر دختر شاه افکند. سمک عیار کمند در کشید استوار کرد، پس دست در کمند زد و بالا برآمد به راه راست به حجرۀ دختر شاه رفت. (کاتب ارجانی، ۱/ ۱۳۴۷: ۷۴)

در داراب‌نامه، مهنکوی، همسر خواریق، چون داراب را دید، شیفته او شد و شب‌هنگام کمندی برداشت و به محلّ خواب داراب رفت (ن. ک. ترسوسی، ۱/ ۱۳۷۴: ۱۲۶). در جایی دیگر، سیاوش که برای کارسازی فیروزشاه به یمن آمده‌است، نقشه‌می‌کشد که تصویری از او چنان‌که از دختر دل‌ربایی کند ترسیم نماید. سپس برای دیدن دختر به وسیله کمند به باغ او وارد می‌شود (ن. ک. بیغمی، ۱/ ۱۳۸۱: ۴۰ - ۴۱).

در اسکندرنامه نیز، نسیم برای نجات نوفل به خانۀ شاپور رفته، بر پشت‌بام خانۀ او کمند می‌افکند و آن را محکم کرده، بالا می‌رود (حکیم منوچهرخان، ۱۳۲۷: ۸۹).

۲-۴. ناشناس رفتن به سپاه دشمن

عیار به‌منظور ناشناس ماندن یا تغییر چهره می‌داد و یا می‌کوشید در سپاه دشمن کسی وی را نبیند. اگر کسی عیار را می‌دید، یا باید کشته می‌شد یا عیار با تغییر چهره و حیلۀ خود را شخصی از همان سپاه معرفی می‌کرد. بدین‌وسیله یا اخباری از سپاه می‌یافت تا شبیخون بزند، یا موضوع مهمی را در سپاه دشمن درمی‌یافت، چیزی پنهانی را می‌جست و یا شخصی از سپاه را پنهانی اسیر می‌کرد و با خود می‌برد.

در شاهنامه و داستان سهراب، زمانی که رستم به دستور شاه به لشکرگاه آمد از یکاوس اجازه گرفت تا شب‌هنگام به لشکرگاه دشمن رود تا بتواند آن پهلوان دلاور را

که از توران زمین آمده بود، ببیند. رستم لباس ترکان بر تن کرد و به صورت ناشناس به قلعه دشمن رفت و سهراب را در بزم دید. زندرزم که پهلوانی مانند او در لشکر ترکان ندیده بود، نزد رستم رفت و نام او را پرسید. رستم در تاریکی مشتی بر گردن زندرزم زد و او را از پای درآورد. (ن. ک. فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۸۵ و ۴۷۸/۱۸۶-۴۹۸)

در جای دیگر سمک برای کمک به عیاران و ممانعت از بردن دختر شاه به نزد قزل‌ملک، باید اسب و سلاح فراهم کند. او برای این کار ناشناس عمل نموده، وانمود می‌کند شاه او را مأمور کرده است:

سمک به ناشناخت بیامد و سر راه بگرفت و نگاه می‌داشت... از قضای ایزدی اسب گله شاه به شهر می‌بردند و سمک پیش ایشان باز رفت و بانگ بر ایشان زد که کجا می‌روید؟ گله بانان گفتند اسب، شاه خواسته است مگر داغ خواهد نهادن. سمک گفت: از دیرباز مرا فرستاده است که سر راه نگه دارم تا شما اسبان نیاورید که شاه این وقت فراغت ندارد که به تدبیر دختر مشغول است که به قزل‌ملک فرستد. اکنون شما اسبان این جایگه بازدارید تا من بروم و شاه را بگویم تا چه فرماید که پادشاهان هر لحظه به لونی باشند. در آن نزدیکی میدانی بود. چوپانان اسبان در میدان بازداشتند. (کاتب ارجانی، ۱/۱۳۴۷: ۱۳۳)

۲-۵. استفاده از انگشتر

در گذشته انگشتر افزون بر زینت، کاربردهای دیگری نیز داشته است. سازنده در هنگام ساخت انگشتر نام صاحبش را بر آن حک می‌کرد، پس انگشتر هویتی متناسب با صاحبش می‌یافت و به عنوان مهر نیز استفاده می‌شد؛ همچنین کسی که انگشتر شخصی دیگر را به همراه داشت، مورد تأیید و اعتماد صاحب انگشتر بود. گاه انگشتر برای خبر کردن اشخاص در بند و یا فریب دادن دشمنان استفاده می‌شد. با این نشانه عیاران به قلعه‌ها می‌رفتند و جایی را که شاید سپاهی عظیم از عهده بر نمی‌آمد، به تنهایی یا با تعداد اندکی از یاران می‌گشودند. با نشان دادن مهر پادشاه که همان انگشتر او بود، وارد قلعه‌ها می‌شدند و با ترندهای دیگر قلعه را می‌گرفتند. گاه نیز پیک پادشاه را می‌رودند و به جای او وارد قلعه می‌شدند.

در شاهنامه هنگامی که رستم از گرفتار شدن بیژن آگاه شد در لباس بازرگانان و به کردار آنان به توران رفت. منیژه به محض این که شنید بازرگانی از ایران به توران آمده، نزد او رفت به امید این که راه نجاتی برای رهایی بیژن بیابد؛ اما رستم هویت خود را فاش نکرد. او انگشتری خود را در ظرف غذا پنهان کرد و به دست منیژه داد تا نزد بیژن برسد. بیژن هنگام

خوردن، یک‌باره آن انگشتی را دید (ن. ک. فردوسی، ۱۳۷۴: ۵۶۳ - ۵۶۴ / ۹۸۹ - ۱۰۰۹).

سمک عیار از انگشت به شیوه‌های مختلف برای نیل به اهداف خود بهره‌می‌برد. سمک زمانی که قصد قلعه شاهک می‌کند انگشتی ارغون را می‌خواهد و می‌گوید انگشتی که مهر و نشان تو بر آن است به من ده که کاری دارم. ارغون انگشتی خود را به او می‌دهد و سمک با آن به قلعه مقوقر وارد می‌شود (ن. ک. کاتب ارجانی، ۱/ ۱۳۴۷: ۱۸۱).

در داراب‌نامه عین‌الحیات، دختر شاه سرور یمنی به قلعه ازمیر فرستاده شده تا آسوده‌خاطر از شر عیاران ایران در وقت مناسبی دختر را به شاهنوش پسر قیصر روم درآید. شاهنوش که از عشق عین‌الحیات بی‌تاب است، از پدر می‌خواهد که زودتر عروسی‌اش را برپا کند. بدین ترتیب شاهنوش انگشت پدر را که مهر شاهی‌اش نیز بر آن است، می‌گیرد و برای آوردن عین‌الحیات به قلعه ازمیر می‌رود. عیاران ایران نیز در پی شاهنوش می‌روند و همواره در کمین‌اند. بهروز عیار با خود می‌اندیشد که شاهنوش را پیش از ورود به قلعه بکشد و انگشترش را برای ورود به قلعه و تصرف آن‌جا برآید و عین‌الحیات را با خود نزد ایرانیان ببرد. شب‌هنگام به خیمه شاهنوش می‌رود و سر او را از تن جدا کرده، انگشتر را از او می‌رباید. (ن. ک. بیغمی، ۲/ ۱۳۸۱: ۲۱۳ - ۲۱۴)

در برزنامه نیز برزو مادرش «شهر» را که در خانه بهرام گوهرفروش در کسوت بازرگانان درآمده، با انگشتی که به کنیز و رامشگر برزو داده، می‌شناسد (کوسج شمس‌الدین محمد، ۱۳۸۷: ۱۰۴ - ۱۵۲۷/۱۰۶ - ۱۵۶۵).

۲-۶. نقم زدن

نقم یا نقم‌زدن برای ورود به قلعه‌ها، نجات زندانیان از زندان و رفتن به منطقه‌ای خاص از سپاه دشمن و... انجام می‌شده‌است. این کار با کندن زمین و به تعبیر امروزی تونل‌زدن عملی می‌شد که انجام‌دادن آن نیز بسیار دشوار و به مهارت زیادی نیازمند بود. عیاری که قادر بود نقم‌های بسیاری بزند و این کار را در زمانی کوتاه انجام‌دهد، بسیار ماهر بود (در متون مختلف این اصطلاح را به شکل‌های گوناگون می‌بینیم، از جمله: نقم‌زدن و نقم‌بریدن). در هریک از این روش‌ها، عیاری خاص مهارت داشته و روش ویژه هر شخص برای عیاری در جایی کارآمد و موجب رهایی بوده‌است. فردی که در چند شیوه توانمند بوده در عیاری کمال استادی را داشته‌است.

وقتی سمک عیار شنید که قفقور شاه اسیر شده است، خواست او را نجات دهد. از یاران خود خواست کدام یک می‌تواند چاره‌ای درین باره بیندیشند. گاوسیه نامی بر پای ایستاد که هیچ کس در کار نقب زدن به استادی او نبود:

«چون شب در آمد به نقم بریدن بنشست و سخت استاد بود چنانکه به یک شب چندان ببردی که به ده کس نتوانستی بریدن. چون بر آن کار مشغول شد تا نیمه شب بگذشت هر ساعتی توبره- ای آوردی بریختی و ستاره نگاه کردی و رخنه بدیدی که چگونه می‌باید بریدن...» (کاتب ارجانی، ۱۳۴۷: ۱۹۸)

وقتی فیروز شاه اسکندر را به خاطر مکر حکیمان به زندان انداخت، پیرزنی که او را بزرگ کرده بود، همواره برای نجاتش به درگاه شاه می‌رفت تا این که با ناهید، مادر حقیقی اسکندر، هم صحبت شد و تصمیم گرفتند از طریق نقم زدن او را از زندان خارج کنند (ترسوسی/ ۱، ۱۳۷۴: ۴۱۵-۴۱۶).

در جایی دیگر از داستان داراب‌نامه، هلال عیار با سرور یمنی عهد می‌کند که به مصر برود و عین‌الحیات و شاه ولید را نزد او بیاورد. چون به مصر رسید، نزد نیک‌اندیش وزیر می‌رود و به او می‌گوید که از مدت‌ها پیش در پی یافتن راهی برای ورود به آن زندان بوده و از آن چاه آگاه شده، برای نجات شاه ولید از طریق نقم خود را به چاه زیر زندان می‌رساند (ن.ک. بیغمی/ ۱، ۱۳۸۱: ۷۸۰).

در اسکندرنامه نیز وقتی نسیم عیار و پدرش به بند مهتر ریحان گرفتار شدند، مهتر قران و چالاک قصد نجات ایشان را کردند و با نقب زدن ایشان را از بند رهانیدند (ن.ک. حکیم منوچهر خان، ۱۳۲۷: ۱۹۴).

۲-۷. آشنایی با زبان‌های مختلف و زبان دشمنان

از گذشته دانستن و آموختن زبان‌های مختلف مورد توجه بوده و از فضایل به‌شمار می‌رفته است. گاهی عیاران برای ورود به سپاه دشمن یا فریب دادن آنان، به زبان دشمنان یا به زبان‌های دیگر سخن می‌گفتند تا هویت ایشان آشکار نشود. این که در کجا از چه زبانی استفاده کنند به اوضاعی که در آن قرار داشتند؛ بسته بود. هنگام رفتن به سپاه دشمن، می‌کوشیدند به زبان آنان سخن بگویند یا اگر دشمنی راه بر ایشان می‌گرفت و امکان دفاع از خود نداشتند، به زبان‌های بیگانه سخن می‌گفتند تا دشمن به اشتباه افتد. دانستن زبان دیگر، برای عیاران هنر و وسیله حفاظت از جان محسوب می‌شده و بسیار ضروری بوده است.

سمک عیار برای فریب‌دادن قدر کوهی و رهانیدن روزافزون و شغال پیل‌زور به زبانی بیگانه لب‌می‌گشاید. زبانی که از آن به زبان مردم بیابان جوزجان تعبیر می‌شود (کاتب ارجانی، ۱۳۴۷: ۳۷).

بوران‌دخت هم برای فریب‌دادن اسکندر این‌گونه می‌نماید که کنیزک مخصوص بوران‌دخت است و برای اثبات سخنش با اسکندر به ترکی سخن می‌گوید:

از صف اسکندر آواز دادند که نام تو چیست؟ [بوران‌دخت] زبان برگشاد به ترکی و مبارز خواست از روم و انطوطیه را پیش‌خواند و گفت منم التون، کنیزک بوران‌دخت. از ما دوهزار کنیزک بوده‌اند همه پراکنده شدیم و تنها ما ماندیم. (ترسوسی/۲، ۱۳۷۴: ۵۴-۵۵)

این شگرد را در بخشی از داراب‌نامه نیز می‌بینیم. ملک‌بهمن که تمایل دارد بارگاه کدریس‌شاه را ببیند، از بهروز و عیاران می‌خواهد تا او و اردوان را به آن لشکرگاه ببرند. سرانجام با تغییر چهره شاه‌زاده و پهلوان‌زاده آنان را به‌صورت هندوان می‌آراید و به‌عنوان پیلبان به لشکرگاه می‌رود و آن دو جوان را فرزندان خود معرفی می‌کند. او هم‌چنین وانمود می‌کند برای فروش پیل به شاه آمده و البته به زبان هندوان نیز سخن می‌گوید و بدین ترتیب به مقصود می‌رسد (بیغمی/۳، ۱۳۸۱: ۵۵۴ و ۵۵۵).

در اسکندرنامه طیفور برای نجات پدرش قصد دارد به شهر وارد شود، بدین‌منظور خود را به‌صورت درویشان درمی‌آورد و بر دروازه می‌رود. شرار، یکی از عیاران مزدک، به یارانش می‌گوید با او به هندی سخن بگویند؛ اگر بتواند پاسخ دهد نشان می‌دهد که او درویش است (حکیم منوچهرخان، ۱۳۲۷: ۲۷۸).

۲-۸. بوییدن خاک و شناسایی مکان

عیاران بر این باور بوده‌اند که باید از همه دانش‌ها بهره‌مند باشند و همواره به فراگیری دانش پردازند؛ چراکه درنهایت روزی بدان نیازمند می‌شوند و ممکن است هر علم در جایی گری از کارشان بگشاید. از جمله آن بوده که عیار با بوییدن خاک بدانند در کدام منطقه قرار دارد. واضح است این شیوه، افسانه‌ای و تنها زائیده تخیل داستان‌پرداز است.

در سمک عیار خود سمک دارای این ویژگی است و از آن چنین بهره می‌جوید:

آن دو عیار غدار آلات و اسباب برگرفتند و به راه افتادند تا به سرای شاه آمدند و اطراف آن بگشتند. گوشه‌ای پیدا کردند و با کمند بالا رفتند. هیچ پاسبان ندیدند که از او خبر بگیرند. مگر سمک را یکی از جمله کمالات این بود که مشتی خاک از هر بامی برمی‌داشت و بو می‌کرد و می‌دانست که داخل آن [بام] چیست. پس خاک یکی دو بام بو کرد. آخر خزانه را بیافت.

(کاتب ارجانی، ۱۳۴۷: ۲۵۵)

در داراب‌نامه نیز حکیمی به نام همارپال ازین ویژگی بهره‌مند است و چون بوران‌دخت قصد می‌کند پیش از رسیدن اسکندر و سپاه، از رود گنگ عبور کند، او را یاری می‌دهد: همارپال مر بوران‌دخت را گفت که از آن خاک لب آب پاره‌یی برگیر و به من بده... همارپال آن خاک را بویید و گفت: یک فرسنگ دیگر بیاید رفتن تا من بگویم که چه می‌باید کرد. بوران‌دخت از آن به تعجب ماند و گفت از بوی خاک چه معلوم شود؟ هم از آن خاک پاره‌ای در دست گرفت و گفت تا بنگرم او شناسد یا نی. همارپال گفت اکنون از اینجا که ما رویم چنان باید که دوازده هزار گام بشمری و آن‌گاه پاره‌ای خاک مرا ده... چندانی که بوران‌دخت دوازده هزار گام بشمرد، آن‌گاه گفت: ای معلم، دوازده هزار گام بشمردم. همارپال گفت اکنون بر جای قرارگیر و از این لب آب خاک بردار و به من ده. بوران‌دخت از بهر آزمایش را از آن خاک فرسنگ پیشین بدو داد. او بگرفت و بویید و بیرون انداخت و گفت که ای یارِ بدکردار! اکنون مرا می‌بازمایی؟ (ترسوسی/۲، ۱۳۷۴: ۱۵۴ - ۱۵۵)

۲-۹. صندوق

استفاده از صندوق یا هر چیز شبیه به آن از شیوه‌های رایج جنگی در قدیم بوده است. هنگام ناکارآمدی جنگ تن‌به‌تن برای تصرف شهرها و قلعه‌ها، جنگجویانی درون صندوق پنهان می‌شدند و شخصی به بهانه بازرگانی وارد شهر می‌شد، صندوق‌ها را با خود می‌برد و جنگجویان در شهر از صندوق‌ها بیرون می‌آمدند. گاه نیز پهلوانان یا افرادی که قصد داشتند طلسمی را بشکنند با ابزار آلات جنگی در صندوق می‌رفتند و وارد طلسم می‌شدند؛ همچنین وقتی عیاری قصد داشت شخصی را از سپاه دشمن اسیر کند یا اگر می‌خواست فرد خاصی چون پهلوان یا شاهزاده‌ای را از جایگاهی ویژه، پنهانی عبور دهد از صندوق استفاده می‌کرد. این روش در نبرد مشهور اتللو نیز به کار رفته است. در شاهنامه، اسفندیار برای فتح قلعه رویین‌دز تصمیم می‌گیرد حیلت کند و خود را به شکل بازرگانان بیاراید. او به پشتون نیز سفارش می‌کند که دیده‌بان بگمارد و شب‌هنگام چون دیده‌بان از سوی قلعه دود ببیند، دریابد این دود کارکرد اسفندیار است و سپاه باید آماده جنگ باشد؛ همچنین پشتون وانمود کند که خود اسفندیار است. سپس ساریان را فرامی‌خواند و دستور می‌دهد صد شتر سرخ‌موی همراه بار برای بازرگان آماده سازد و صدوشصت صندوق تعیبه کند، صدوشصت پهلوان دلیر در صندوق‌ها پنهان و بیست تن از پهلوانان نامی سپاه را با خود به‌عنوان ساریان همراه کند (ن.ک. فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۰۱ تا ۷۰۳ / ۴۶۰ تا ۵۳۴).

سمک نیز برای این که بتواند شاهان را از لشکرگاه قاتوش ببرد، او را در صندوق می‌گذارد و با ترفندی، خود به پوشش بازرگانان درمی‌آید:

ناگاه صد خروار بار دید که می‌بردند. پیش آمد و پرسید کیستید و این بارها از آن کیست؟ گفتند از پیش قاتوش می‌آییم و به دره قورکوهی می‌رویم. سمک گفت هیچ شراب بهایی دارید؟ گفتند داریم. گفت دو خیک به من دهید و آن دو خیک با آب آمیخته کنید. پس دست در میان کرد و بیست دینار زر به‌درآورد و به ایشان داد. بهای چهار خروار گرفتند خربندگان کم بار داشتند و بار وی بر سر نهادند... سمک خود را در میان ایشان تعبیه کرد. (کاتب ارجانی، ۱۳۴۷: ۵۷۹)

چون بوران‌دخت سپه‌سالار هندوان را هزیمت می‌کند و ایشان از جنگ با او درمانده می‌شوند، جیاوه دختر فورشاه پیشنهاد می‌دهد که طلسمی سازند و هندوان با سلاح‌های جنگی به درون صندوق روند و صندوق را در گردونه‌ای بنهند و بوران‌دخت را غافل‌گیر کنند (ترسوسی/۲، ۱۳۷۴: ۲۰۲ - ۲۰۳).

در اسکندرنامه، عبدالحمید که از تصرف شهر ناگزیر شده و سپاه نیز بی‌آذوقه مانده‌است، تنها بر مرکب سوار شده، نزد امان‌شاه می‌رود و از او آذوقه می‌طلبد. او نیز می‌پذیرد؛ اما امان‌شاه به‌جای غذا، خود به همراه دلاوران مسلح درون صندوق‌ها می‌نشیند: «یک دفعه حمّالان سر صندوق‌ها را گشودند که زر را تحویل دهند که شاهزاده با سالاران بیرون آمدند دست بر قبضه شمشیر نموده» (ن.ک. حکیم منوچهرخان، ۱۳۲۷: ۶۷).

۲-۱۰. پنهان کردن خنجر یا دشنه و دیگر ابزارهای تیز در ساق موزه

گاهی برای حفاظت از جان، خنجر یا شمشیر یا دشنه را در ساق موزه پنهان می‌کردند و زمانی که به آنان حمله می‌شد یا برای غافل‌گیری دشمن به سرعت خنجر یا دشنه را از ساق موزه بیرون می‌کشیدند. گاهی نیز سوهان را در ساق موزه پنهان می‌کردند (سوهان را برای گشودن بندهای محکم به کار می‌بردند؛ اگر زندانی می‌شدند و راه خروجی برای گریز از زندان می‌یافتند، با سوهان، بند را از دست و پای خود باز می‌کردند).

در داراب‌نامه «کموز» که شخصی دانشمند و شاگرد افلاطون بوده و فره شاهی را در چهره داراب می‌دیده‌است، مانع می‌شود که برادرش داراب را بکشد، از این رو با برادرش درگیر می‌شود. چون برادر قصد جان او می‌کند، کموز نیز دشنه‌ای از ساق موزه بیرون می‌آورد و او را می‌کشد (ن.ک. ترسوسی/۱، ۱۳۷۴: ۹۸).

در جایی دیگر شفاع‌الملک که بر خورشیدشاه عاشق شده، شب‌هنگام با دایه خود به محلی می‌رود که او و سایر بندیان در آنجا زندانی‌اند. در آنجا اتفاقی با بهروز عیار روبه‌رو

می‌شود که او نیز برای رهنیدن بندیان به آنجا آمده است. چون هر دو از نیت یکدیگر آگاه می‌شوند، در این کار هم‌پشتی می‌کنند. بهروز با سوهانی بند از پای بندیان باز می‌کند. عین‌الحیات نیز سوهانی تیز از موزه درآورده، بند از پای محبوب خود، خورشیدشاه می‌گشاید (ن. ک. بیغمی/۱، ۱۳۸۱: ۴۹۳).

۳. نتیجه‌گیری

عیاران در تاریخ، فرهنگ و ادبیات این سرزمین گروهی اثرگذار بوده‌اند تا آنجا که جهان داستان‌های حماسی و نیز عامیانه سرشار از فنون و اعمال عیاری است. این شگردها که بیشتر به فریب و نیرنگ آمیخته‌اند، فضای داستان را پرهیجان و چهره قهرمان را پویا و فعال می‌نمایند.

دست‌آورد این پژوهش تبیین و بازنمایی کنش‌های عیارانه‌ای است که در متن‌های حماسی-عیاری به سبب تنیده‌شدن در تاروپود داستان چندان به چشم نمی‌آیند. این ویژگی‌ها موجب تنوع و کشش در داستان است و شور و هیجانی متفاوت و فارغ از هیجان برخاسته از مبارزه‌ها، در مخاطب پدیدار می‌کند؛ همچنین یکنواختی و سکون داستان را برهم می‌زند. شگردهایی که با تحلیل متن‌های شاهنامه فردوسی، سمک عیار، داراب‌نامه ترسوسی، داراب‌نامه بیغمی، برزنامه و اسکندرنامه به آن دست یافته شد بدین قرارند: ۱. تبدیل لباس و تغییر چهره؛ ۲. نقب زدن؛ ۳. استفاده از صندوق؛ ۴. کمند؛ ۵. انگشتر؛ ۶. زبان‌های بیگانه؛ ۷. به کارگرفتن داروی بی‌هوشانه؛ ۸. شناسایی مکان با بوییدن خاک؛ ۹. ناشناس رفتن به سپاه دشمن؛ ۱۰. پنهان کردن وسیله دفاعی در ساق موزه و بسیاری ترفندهای ریز و درشت دیگر که در این متن‌ها به چشم می‌خورد.

از آنجا که اعمال عیاران و داستان‌های ایشان بهترین نمونه از ادبیات عامیانه گذشته است، بسیاری از این شیوه‌ها راه خود را به مرور در داستان‌های جدید نیز گشوده‌اند و متناسب با دوران جدید، رشد و گسترش یافته‌اند. امروزه در بسیاری از فیلم‌نامه‌های طنز بخش‌هایی به تغییر چهره یا سخن گفتن به زبان‌های دیگر مربوط می‌شود و گاه نیز از اشیایی به‌عنوان نشانه استفاده می‌شود. این شگردها فیلم را پرکشش و گاه نیز طنزآمیز می‌کند. در رمان‌ها و داستان‌های کوتاه معاصر نیز بن‌مایه این شیوه‌ها نمود دارد؛ بعضی از داستان‌ها تنها با یافتن نشانه یا نشان دادن وسیله‌ای خاص پایان می‌پذیرد یا راز آن گشوده می‌شود؛ همچنین تغییر چهره را می‌توان در بعضی داستان‌های بلند معاصر از جمله درخت انجیر معابد اثر احمد محمود مشاهده کرد.

بیشتر شیوه‌های عملکرد عیاران در متن زندگی وجود دارند، از این رو می‌توان آنها را با اندکی تغییر در قصه‌های کودکان امروزی نیز دید. حضور این شیوه‌ها در داستان‌های کودکان نمونه‌های بسیار دارد که با دگرگونی زمان و مخاطب، دست‌خوش تغییر شده‌اند. افزون بر این که نتایج ذکر شده می‌تواند از دیدگاه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی محلّ تأمل و اندیشه‌ورزی باشد، تحلیل دگرگونی این کنش‌ها یا «کارویژه»ها در مطالعه دیگر آثار ادبی و شناخت ارتباط بینامتنی آنها نیز کارآمد خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. کتاب فیروزشاه‌نامه دنباله کتاب داراب‌نامه بیغمی است که به‌کوشش آقایان ایرج افشار و مهرا افشاری به چاپ رسیده است. در ارجاع از این اثر با عنوان ج ۳ داراب‌نامه یادشده است.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. بیغمی، محمدبن‌احمد. (۱۳۸۱). **داراب‌نامه**. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ذبیح‌الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. ترسوسی، ابوطاهر محمدبن‌حسن بن علی بن موسی. (۱۳۷۴). **داراب‌نامه**. به‌کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۲). **آیین فتوت و جوانمردی**. تهران: اساطیر.
۴. حکیم، منوچهرخان. (۱۳۲۷). **اسکندرنامه**. تهران: کتاب‌فروشی و چاپ‌خانه علی‌اکبر علمی.
۵. خانلری. پرویز. (۱۳۶۷). **شهر سمک**. تهران: انتشارات آگاه.
۶. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر. (۱۳۷۱). **قابوس‌نامه**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ششم. تهران: انتشارات علمی.
۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). **شاهنامه**. تهران: قطره.
۷. کاتب ارجانی، فرامرزن خداداد. (۱۳۴۷). **سمک عیار**. به‌کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. کاشفی، مولانا حسین. (۱۳۵۰). **فتوت‌نامه سلطانی**. به‌کوشش محمدجعفر محجوب. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۰. کرین، هانری. (۱۳۸۳). **آیین جوانمردی**. ترجم احسان نراقی. تهران: سخن

مجله مطالعات ایرانی / ۲۱۳

۱۱. کوسج، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). **بوزنامه** (بخش کهن). تصحیح اکبر نحوی. تهران: میراث مکتوب.
۱۲. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۲). **ادبیات عامیانه ایران**. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
۱۳. محمود، احمد. (۱۳۷۹). **درخت انجیر معابد**. تهران: معین.
۱۴. گیار، مارینا. (۱۳۸۹). **جامعه آرمانی مبتنی بر جوانمردی**. ترجمه ع. روح‌بخشیان. تهران: کتاب روشن.
۱۵. معین، محمد. (۱۳۵۰). **فرهنگ فارسی**. تهران: امیرکبیر.

ب. مقاله‌ها

۱. جلالی پندری، یدالله، حسینی، رقیه. (۱۳۹۱). «بررسی حبله‌ها و ترفندهای قدیمی در سمک عیار». **جستارهای ادبی**. ش دوم، صص ۱۰۳-۱۳۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی